



خیلواکی

استقلال

www.esteglaal.net

جمعه ۰۵ دسامبر ۲۰۲۵

از منابع دیگر

اندکی در مورد کشور مستقل اوکراین

استقلال کامل

بعد از این که بلشویک ها در جنوری ۱۹۱۸ وارد خاک اوکراین شدند، جمهوری خلق اوکراین استقلال کاملش را اعلام کرد. قلمرو های امپراتوری روسیه که جمعیت اوکراینی در آن زندگی می کردند، از جمله (ایالت های کی یف، ولین، پودولسک، خرسون، چرنیهف، پولتاوا، خارکیف، ایالات کاترینوسلاو و نواحی شمالی تاوریا) در مرزهای جمهوری خلق اوکراین قرار داشتند.

در آغاز سال ۱۹۱۹ جمهوری خلق اوکراین با جمهوری خلق اوکراین غربی متحد بود که معنی آن الحاق یک تعداد از قلمروها یا سرزمین هایی بود که بخشی از امپراتوری اتریش- مجارستان تا پایان ج.ج اول بودند، پس از آن مشکلات دوباره در اوکراین تشدید شد و همزمان جنگ با جمهوری لهستان (پولند) آغاز شد؛ هرچند که درگیری با آتش بس پایان یافت و در سال ۱۹۲۱ در چارچوب معاهده صلح ریگا بخشی از غرب اوکراین بین لهستان و جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین تقسیم شد.

در ارتباط با جنبش ملی اوکراین در دوره بعد از انقلاب اکتبر باید گفت که در میان دهقانان و کارگران توسعه و گسترش چندانی نداشت، بلکه بیشتر ساخته و پرداخته دست مشتی از روشنفکران با ایمان بود، که بیشتر از میان آموزگاران (معلمین)، اهل قلم و روحانیان مسیحی برآمده بودند و در میان آن ها از استاد دانشگاه (پوهنتون) تا آموزگار (معلم) مدرسه (مکتب) روستایی دیده می شد.

در ارتباط با وضعیت اوکراین و جنبش ملی گرایانه آن تنها راه چاره موثری که در آغاز سال ۱۹۱۸ و باز در آغاز سال ۱۹۱۹ برای دولت شوروی باز ماند، آن بود که یا اوکراین را ضمیمه واحد روسیه شوروی بکند یا این که با ایجاد یک واحد جداگانه سیاسی بکوشد تا آرزو های ملی مردم اوکراین را برآورده سازد؛ این همان قاعده ای بود که خود بلشویک ها پیش از انقلاب اعلام کرده بودند. جمهوری خلق اوکراین در سال ۱۹۲۰ موجودیت خود را پس از حمله ارتش (اردو) سرخ از دست داد. از ۲۳ مارچ ۱۹۲۰ تا ۱۶ اکتبر ۱۹۲۲ جمهوری سوسیالیستی شوروی اوکراین از مناطق

چرنیهف، دونتسک، کاترینوسلاو، خارکیف، کرمنچوک، کی یف، میکولایو، اودسا، پودولسک، بولتاوا، ولین و زاپروژیا شکل گرفته بود.

درواقع در زمان الحاق به اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری شوروی اوکراین، نه تنها کل دونباس، بلکه بخشی از استان (ولایت) رستوف فعلی روسیه، از جمله تاگانروگ را شامل می شد و تا زمان مرزبندی ها (جمهوری ها) در سال ۱۹۲۴، نیز بخشی از جمهوری شوروی اوکراین بود. در ارتباط با جمهوری شوروی اوکراین از نظر تئوری یک دولت مستقل بود و تنها به وسیله پیمان اتحاد که در ۲۸ دسامبر ۱۹۲۰ منعقد شده بود، با جمهوری شوروی روسیه مرتبط بود، البته این پیمان اتحاد هم ارتش (اردو) و هم اقتصاد اوکراین را مشمول تصمیمات اتخاذ شده توسط حزب کمونیست روسیه کرد.

البته که واقعیت با تئوری در اوکراین شوروی از زمین تا آسمان فرق می کرد. جمهوری شوروی اوکراین تقریباً به مرور از تمام مشخصه ها و کارکرد های یک نهاد خودگردان (خود مختار) محروم شد. در ابتدا تنها امور خارجی (وزارت خارجه)، کشاورزی (زراعت)، عدالت و آموزش تحت صلاحیت اوکراین شوروی باقی ماندند، ولی در فبروری ۱۹۲۲، امتیازات دیپلماتیک اوکراین مانند دیگر جمهوری ها، به جمهوری شوروی روسیه تفویض گشت.

پس از انتشار قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی مشخص شد که هرگونه تلاش برای خودمختاری سیاسی جدی برای اوکراین در قالب اتحاد جماهیر شوروی بیهوده خواهد بود و حامیان خود مختاری توجه خود شان را به مسیر دیگر که همان فرهنگ بود، معطوف کردند که نتیجه آن پدیده ای بود که به عنوان اوکراینی سازی شناخته می شود. مسکو و بخصوص استالین موافق اوکراینی سازی بودند، در تابستان ۱۹۲۳ حزب کمونیست اوکراین برنامه ای برای اوکراینی سازی بدنه حزب، سازمان های آموزشی و فرهنگی و مدارس تصویب کرد.

حذف کولاک ها

پس از این دوره به دوره اشتراکی سازی و دوره گذار برمی خوریم؛ دوره گذار در جامعه اوکراین شوروی در سال ۱۹۲۸ آغاز شد که منعکس کننده یا بازتابی از یک تغییر کلی در سیاست در سراسر اتحاد جماهیر شوروی بود که عنوان استالینیزم یا انقلاب استالینیستی شناخته می شود. در جمهوری اوکراین مانند دیگر مناطق در شوروی، دهقانان نسبتاً مرفهی وجود داشته که پس از اصلاحات تزاری، پیش از انقلاب در سال ۱۹۰۶ زمین های خود را گسترش داده بودند و به نام کولاک شناخته

می شدند و از آن جایی که مخالف سیاست اشتراکی سازی بودند، رژیم شوروی آن ها را دشمن مردم نامید.

البته کولاک کمتر به ثروت به دهقان ها اشاره داشت و بیشتر مربوط به نیاز مقامات شوروی برای داشتن یک اصطلاح چند منظوره بود که بتواند به وسیله آن هر کسی را که در مناطق روستایی دشمن خود می دانستند، علامت گذاری کنند.

از سال ۱۹۲۷ مقامات اتحاد جماهیر شوروی شروع به حذف کولاک ها کردند و آن ها را مجبور به پرداخت مالیات های سنگین می کردند، سال بعد اما آن ها را از حق و امتیاز انحصاری خود (بر روی زمین های شان) محروم کردند. سرانجام در ۳۰ جون کمیته مرکزی حزب کمونیست در مسکو دستور «از بین بردن کولاک ها» به عنوان یک طبقه را صادر کرد و آن ها به صورت فیزیکی، ابتدا مردان و سپس زنان و کودکان جمع آوری شدند و به آسیای مرکزی، سبیری (سایبریا) و خاور دور (شرق شوروی) فرستاده شدند. تا مارچ ۱۹۳۰ نزدیک به ۶۲۰۰۰ خانوار کولاک یا تقریباً ۲۵۰ هزار نفر از مردم اوکراین در طول دوره ای که از آن به عنوان *dekulakization* یاد می شود یا از بین رفتند یا تبعید شدند.

باوجود از بین رفتن کولاک ها هنوز دهقانان شوروی باقی مانده بودند و بخصوص طی سال های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ برای دولت مرکزی مشکل ساز شدند و این سال ها با مقاومت در برابر سیاست اشتراکی سازی به شکل امتناع از تحویل غلات به کلخوز و مزارع دولتی به یاد آورده می شوند. البته نه تنها دهقانان، بلکه سر آخر خود کلخوزها نیز به مرکز مخالفت با حزب تبدیل شدند، زیرا مدیران این مزارع استدلال می کردند که تکمیل و اجرای سهمیه های کشت و محصول برنامه، غیرممکن است ولی این مسئله برای استالین و مقامات مرکزی حزب که فقط به صنعتی سازی کشور اهمیت می دادند سر سوزنی اهمیت نداشت و از منظر آنان تنها ارزش دهقانان تأمین غذا برای کارگران صنعتی شهری (پیشگام های واقعی انقلاب) بود. بنابراین حزب مرکزی در مسکو به کارگران شهری دستور داد تا برای اجرای تصمیمات حکومت به مناطق روستایی بروند.

با حمایت و پشتیبانی سربازان و پلیس مخفی، مقامات حزب به کارگران شهری دستور دادند که غلات توقیف بشود و هرکس که اعتراض می کرد کولاک یا طرفدار آن و در نتیجه دشمن انقلاب معرفی می شد. تعداد زیادی از این کولاک های جدید به سبیری (سایبریا) یا دیگر مناطق اتحاد جماهیر تبعید شدند و برخی نیز کشته یا زندانی شدند. اقدامات این کارگران شهری منجر به اخراج تقریباً یک میلیون مرد، زن و کودک از مناطق روستایی اوکراین در سال ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ شد.

حذف اجباری کولاک ها و بازگشت به سیاست اشتراکی سازی اجباری در طول دهه ۱۹۳۰ یک تاثیر منفی بر برداشت محصول داشت.

باوجود این کاهش برداشت و کمبود غلات، سهمیه دولت مرکزی برای تحویل غلات در سال های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ ثابت ماند (۷/۷ میلیون تن غلات) که بیش از دو برابر رقم مورد تقاضا توسط دولت مرکزی در میانه دهه ۱۹۲۰ بود که در آن زمان تازه شرایط اجتماعی و سیاسی در روستاها پایدار بود.

نتیجه این شد که تا سال ۱۹۳۲ روستاهای اوکراین در مضيقه وحشتناک قرار داشتند و برداشت غلات به شدت کاهش یافت و بذر کمی برای کاشت در فصل آینده باقی ماند و وضعیت بدتر و بدتر شد و در نتیجه در زمستان و بهار ۱۹۳۲ قحطی و گرسنگی در روستا های اوکراین عادی شد و قحطی در اوکراین رخ داد، سیاست های دولت مرکزی تا آنجا پیش رفت که در اگست ۱۹۳۲ به موجب قانونی، هرگونه عمل برداشت از ذخایر مزارع اشتراکی حتی یک خوشه گندم یا ریشه شکسته لبلبو می توانست اغلب منجر به مصادره اموال، ده سال زندان و حتی اعدام شود. هنگامی که محققان در مورد قحطی که از آن به هولودومور سال های ۱۹۳۳-۱۹۳۲ م یاد می شود، صحبت می کنند، به دوره زمانی از ماه اپریل سال ۱۹۳۲ الی ماه نوامبر ۱۹۳۳ اشاره دارند. اوج قحطی در بهار سال ۱۹۳۳ به وقوع پیوست که در نتیجه آن در اوکراین آن زمان ۱۷ نفر در هر دقیقه، ۱۰۰۰ نفر در ساعت و حدود ۲۵ هزار نفر در روز از گرسنگی مردند. (تأکيدات از استقلال- خپلواکی)

با نگاه و بررسی و تحلیل نقشه کاهش جمعیت بین سال های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ به این نتیجه می رسیم که در مناطقی مثل لوهانسک، خارکیف، دنیپر و پتروفسک، زاپروژیا، کی یف و... که اکثریت را اوکراینی ها تشکیل می دادند بیش از ۲۵ درصد جمعیت توسط این قحطی تصنعی کاهش پیدا کرد و منجر به این شد که ترکیب جمعیتی این مناطق دستخوش تحول و تغییر شود که این امر نشان دهنده این است که به وسیله سیاست های ستالینی ترکیب جمعیتی در شرق و جنوب شرق اوکراین به هم ریخته است و این ادعا که توسط یوتین مطرح شده است که هنگام مرزبندی اتحاد جماهیر شوروی، مرزبندی بدون توجه به ترکیب قومیتی این مناطق بوده است، از لحاظ تاریخی ادعایی نادرست است. ازجمله دیگر سیاست های مقامات مرکزی حزب در قبال اوکراین بود که در سال های بین ۱۹۴۰-۱۹۳۰ م این بود که به مقابله با ملی گرایی اوکراینی پرداختند.

اوکراینی زدایی

در اوکراین شوروی از سال ۱۹۳۳، هدف حزب کمونیست در حوزه فرهنگی اوکراین، معکوس کردن سیاست سال های گذشته مبنی بر «اوکراینی سازی اجباری» بود و هدف حزب این بود که تأکید بیشتری بر زبان و فرهنگ روسی گذاشته شود.

در اوکراین پیش از ج.ج دوم اگرچه اوکراینی های قومی عنصر غالب از حیث تعداد در اوکراین شوروی بودند، ۲۰ درصد از ساکنان کشور را چندین قوم دیگر تشکیل می دادند که پس از سال ۱۹۲۴ به طور رسمی اقلیت های ملی شناخته شدند. با نگاهی به ترکیب ملیت ها در اوکراین شوروی در سال ۱۹۲۶ در می یابیم که از ۲۹ میلیون نفر جمعیت این جمهوری شوروی ۲۳.۲ میلیون نفر را اوکراینی ها و ۲.۶ میلیون نفر را روس ها تشکیل می دادند و مابقی را نیز یهودی ها، لهستانیها(پولندی ها) و...

با بروز جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ و حمله آلمان به اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۱ پای اوکراین به جنگ کشیده شد و در همان ماه های آغازین تهاجم آلمان به شوروی، اوکراین به اشغال آلمان درآمد. تحت اشغال اوکراین از سوی آلمان نازی، بین سال های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ برخی از مبارزان استقلال اوکراین، خود را با نازی ها که به عنوان نجات دهنده از ظلم شوروی می نگریستند، همسو نمودند. اکسانا شول، دانشمند علوم سیاسی در دانشگاه تافتس می گوید: «زمانی که آلمان در سال ۱۹۴۱ حمله کرد، برخی از اوکراینی ها بخصوص آن هایی که در غرب اوکراین زندگی می کردند، نازی ها را به چشم نیروهای آزادی بخش می دیدند؛ او اضافه می کند که اوکراینی ها به طور خاص نمی خواستند ذیل حکومت نازی ها زندگی کنند، بلکه بیشتر از همه می خواستند از دست حکومت شوروی فرار کنند.»

مبارزان استقلال اوکراین و پارتیزان های اوکراینی پس از آنکه اعمال سیاست های اقتصادی و نژادی آلمان را دیدند، احساسات ضد آلمانی آنها بروز و ظهور پیدا کرد. پارتیزان های ملی در ولهینیا که پس از حمله آلمان ها بر علیه بلشویک ها می جنگیدند، از سال ۱۹۴۲ همراه با ارتش ناسیونالیست اوکراین به رهبری استفان باندرا توأمان با آلمان ها و بلشویک ها مبارزه کردند.

نبرد استالینگراد شروع آزادی سرزمین اوکراین بود و تا اکتبر ۱۹۴۴ تمام سرزمین اوکراین از اشغال نازی ها بیرون آمد. بزرگترین تغییر حاصل از جنگ جهانی دوم برای اوکراین، الحاق به اصطلاح اوکراین غربی، یعنی سرزمین های قومی اوکراینی که قبلاً در اختیار لهستان(پولند)، رومانی و چکسلواکیا قرار داشت؛ به جمهوری شوروی اوکراین بود. این الحاق حدود ۸ میلیون نفر به جمعیت شوروی اوکراین اضافه کرد که تقریباً همه آنها از لحاظ قومی اوکراینی بودند، لذا بخشی

از کاهش جمعیت در سرزمین های قدیمی شوروی در اثر سیاست های مختلف استالین و جنگ جهانی دوم را جبران کرد.

پس از جنگ و در تمام سال های بعد از آن در دوره استالین مبارزه با ناسیونالیسم اوکراینی و از میان بردن مختصات فرهنگ این سرزمین ادامه یافت که همان سیاست روسی سازی استالین بود. دولت شوروی سابق با مهاجرت دادن روس ها به جمهوری های غیرروس، سعی داشت بافت جمعیتی و اجتماعی این مناطق را دگرگون کند. در جمهوری عضو اتحاد جماهیر شوروی، مقامات بالای حزبی و دستگاه های دولتی و اداری اغلب روس تبار بودند. دولت شوروی سعی در تضعیف اقلیت ها می کرد و همچنین سیاست تشویق ازدواج روس ها با ملیت های دیگر، تحصیل آن ها در دانشگاه های جمهوری های خودمختار، سیاست گسترش زبان روسی در مناطق غیرروس و... از تدابیری بودند که دولت مرکزی شوروی اتخاذ می کرد.

به طور مثال در ارتباط با سیاست بالای اتحاد جماهیر شوروی در منطقه دونباس، تعداد روس ها از ۷۷۰ هزار نفر در سال ۱۹۲۶ به ۲.۵ میلیون نفر در سال ۱۹۵۹ و ۳.۶ میلیون نفر در سال ۱۹۸۹ افزایش یافت و در همین حال اوکراینی ها به ترک جمهوری سوسیالیستی اوکراین ادامه دادند. طبق آخرین سرشماری رسمی شوروی، در مجموع ۶.۸ میلیون اوکراینی در جاهای دیگر در اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹ زندگی می کردند (بر اساس جمعیت دونباس در سال ۱۹۲۶، ۶۰ درصد اوکراینی و ۳۱.۴ درصد روس تبار بودند که جمعیت روس ها با توجه سیاست های بالا و کشته های قحطی و جنگ که باعث برهم خوردن توازن در دونباس شد به ۴۴ درصد رسید).

روسی سازی منطقه دونباس از طریق محدود سازی دسترسی به مدارس، رسانه های جمعی و فرهنگ اوکراین پیش رفت. در سال ۱۹۳۳، ۶۳.۶ درصد از دانش آموزان محلی دونباس به زبان اوکراینی تحصیل می کردند، کاهش یا زوال مدارس اوکراینی در دهه ۱۹۵۰ آغاز شد، زیرا مدارس جدیدی که پس از جنگ در دونباس افتتاح شدند تقریباً به طور انحصاری در اختیار روس ها بودند. به طور خلاصه امپراتوری شوروی به دنبال هژمونی فرهنگی و زبانی در تمام جمهوری های اتحاد جماهیر شوروی بود و سیاست روسی سازی در اوکراین، خود زبان اوکراینی را هدف گرفت و به بهانه به اصطلاح «برادری دو مردم روسیه و اوکراین» و غنی سازی متقابل زبان های آن دو این سیاست به شکل همانند سازی به صورت اجباری و قهری درآمد و هدف نهایی این سیاست تنزل نقش و جایگاه زبان اوکراینی به نوعی لهجه محلی و گویشی از زبان روسی بود.

قانون زبان که در سال ۱۹۵۹ تصویب شد به والدین امکان انتخاب آزادانه برای زبان تحصیل فرزندان شان را می داد، ضربه نهایی را به زبان اوکراینی در منطقه دونباس وارد کرد و این انتخاب آزاد فقط در اسم وجود خارجی داشت و در عمل اکثر مردم محلی ناگزیر بودند فرزندان خود را به زبان روسی آموزش دهند. تا سال ۱۹۸۹ تنها ۲ یا ۳ درصد از کودکان محلی در دونتسک به زبان اوکراینی تحصیل می کردند.

تلویزیون و مطبوعات محلی تقریباً به طور انحصاری روس زبان شدند و تجلی و سیمای فرهنگی اوکراین به مواردی مانند گروه های رقص، موزیم های قوم نگاری و موارد مشابه محدود شد. در نتیجه نسبت اوکراینی های محلی دونباس که زبان مادری یا بومی خود را روسی می دانستند به طور پیوسته از ۱۷.۹ در سال ۱۹۵۹ به ۳۸ درصد در سال ۱۹۸۹ افزایش یافت.

پس از مرگ جوزف استالین و بعد از یک دوره کوتاه رهبری گئورگی مالنکوف، نیکیتا خروشچف به رهبری اتحاد جماهیر شوروی رسید و وی به منظور به دست آوردن حمایت اوکراینی ها در سال ۱۹۵۴ در سیصد مین سالگرد انعقاد پیمان پریسلاو بین مسکو و باگدان خملنسکی و به افتخار اتحاد اوکراین و روسیه در دوره قزاق ها، شبه جزیره کریمیه را که از دوران ملکه کاترین کبیر به تصرف روسیه درآمده بود، به عنوان سمبل دوستی به اوکراین اهدا کرد.

پس از خروشچف، لیونید برژنف به رهبری اتحاد جماهیر شوروی رسید و او نیز به تشدید سیاست های روسی سازی و تعقیب مخالفین توسط KGB پرداخت، اما در همین زمان یعنی دقیقاً از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲ پتروشلتز دبیر اول حزب کمونیست اقدامات موثری در جهت اوکراینی کردن اوکراین به عمل آورد و نارضایتی مقامات حزب باعث شد وی را برکنار و ولادیمیر شچربوتسکو را جایگزین وی کنند و در این دوران جناح انترناسیونالیست حزب کاملاً اوکراین را کنترل می کرد و وی تا دوره چهارساله اول به قدرت رسیدن گورباچوف همچنان در قدرت بود. به مرور با آزاد شدن زندانی های سیاسی در دوره گورباچوف، مخالفین شوروی دوباره فعالیت های خود را از سر گرفتند و جمهوری شوروی اوکراین در نظر داشت با ایجاد یک جبهه مردمی از مدل کشورهای بالتیک پیروی کند.

اعلام استقلال

سرانجام پس از کودتای اگست ۱۹۹۱ برای سرنگونی گورباچوف و روی کار آمدن بوریس یلتسین موازنه قدرت در اوکراین تغییر کرد، در چنین شرایطی شورای عالی اوکراین در یک جلسه غیرمنتظره با ۳۴۶ رای در ۲۴ اگست استقلال اوکراین را اعلام نمود. تاریخ فراندوم برای اعلامیه

مذکور اول دسامبر یعنی روز انتخابات ریاست جمهوری تعیین شد که در این تاریخ ۹۳.۹ درصد مردم به این اعلامیه رای دادند و کراوچوک نیز با ۶۲ درصد آرا رئیس جمهور شد. در ۸ دسامبر کراوچوک، یلتسین و استانیلا شوشکویچ (رهبر بلاروس) در نزدیکی برست با یکدیگر دیدار داشتند و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و جایگزینی آن را با دولت های مستقل مشترک المنافع اعلام کردند.

به عنوان نتیجه گیری باید گفت که با نگاهی به تاریخ اوکراین و بالاخص در دهه های اول و دوم قرن ۲۰ به این نتیجه می رسیم که مناطق شرق اوکراین حتی پیش از مرزبندی های اتحاد جماهیر شوروی اکثریت آن ها را اوکراینی های قومی و زبانی تشکیل می دادند و تغییر جمعیتی که در این مناطق صورت گرفت، نشأت گرفته از سیاست هایی بود که از دوران تزاری آغاز شد و در دوران حکومت شوروی بالاخص استالین به مراتب تشدید شد و بافت جمعیتی این مناطق را به کلی تغییر داد و این مسئله ما را به این نتیجه می رساند که ادعاهایی که توسط مقامات فدراسیون روسیه در باره گذشته این مناطق و تعلق آنها به روس ها مطرح می شود از پایه بی اساس است.